

# مردی در آینه

صادق قطب زاده را شاید بتوان قابل ترحّم ترین چهره و سرنوشت او را ترازیک ترین، در میان مبارزان پیش از انقلاب قلمداد کرد. او کمتر از چهار دهه زیست و بیشتر از سه دهه با رژیم پهلوی ستیزه کرد تا جایی که در قلب امریکا و در اوج اقتدار نظام سابق، بر گونه اردشیر زاهدی، سفیر وقت ایران در ایالات متحده یک سیلی به یاد ماندنی نواخت. از همین یک قلم کار او میتوان میزان تهوّر وی را در فعالیت مبارزاتی اش تخمین زد.

تحرک فوق العاده، بیش فعالی و روابط عمومی قوی و مثالزدنش قطبزاده از او چهره‌ای نامآشنا در میان رهبران جهان و شخصیت‌های بین‌المللی و مبارزان با شاه ایران و طرفداران آرمان فلسطین ساخته بود. وی همانقدر با مصطفی چمران و احمد خمینی و ابراهیم یزدی نزدیک بود که با موسی‌صدر و حافظ اسد و قذافی! شاید وقتی مرحوم دکتر ابراهیم یزدی پیشنهاد سفر آیت‌الله خمینی را به فرانسه مطرح کرد، روی مدیریت و کاربلدی قطب زاده حساب کرده بود که او را یک شبه از سوئیس به پاریس کشاند تا در فرودگاه به استقبالشان آمد، جایی برای اقامت رهبر انقلاب دست و پا کند.

او به همراه یزدی و بنی‌صدر (در آن ایام، معروف به سه تفنگدار)، طراح و نقاش تابلویی بودند که محتوای انقلابی را به نمایش می‌گذاشت که در نوفلوشا تو رهبری می‌شد. تسلط قطبزاده به دو زبان انگلیسی و فرانسه، طرفیتی برای مکالمه حرفه‌ای و زیرکانه با ژورنالیست‌ها یی فراهم آورده بود، که تشه شنیدن پیام انقلاب از زبان رهبر انقلاب بودند. رهبری که پیش از آن با این تعداد روزنامه نگار اجنبی از اقصی نقاط جهان روبرو نشده بود. با زبان رسانه چندان بر سر مهر نبود و ادبیاتی صرفاً انقلابی داشت و اغلب علمایی. البته در این‌مورد نیز، گاه شیطنت‌های ذاتی قطبزاده به کار می‌آمد و دهان فرصت طلب ارباب جراید را که به دنبال کشف تناقضی و لغزشی در کلام سوژه بودند، می‌بست. خاطره ترجمه هوشمندانه او از پاسخ «هیچ» بنیان‌گذار انقلاب در پرواز انقلاب به خبرنگاری که از احساس او هنگام ورود به وطن پرسیده بود، همواره در یادها خواهد ماند.

دریغا که مردی چنین، در تنابع بقای قدرت قافیه را به قدَرْ قُدرتان باخت؛ چراکه این قانون طبیعت و قاعده انتخاب طبیعی

است که وقتی ضعیف و تنها شوی دیگر ذکاوت و بلاغت و شجاعت، چندان به کارت نمی‌آید و محکوم به فنا می‌شود. قطبزاده همانقدر که در مبارزه قوی و پرنشاط بود، در میدان سیاست و مدیریت ضعیف و بیبهره از کیاست و دوراندیشی می‌نمود. آنان که دانگی از پیشینه دیرین مبارزاتی او را نداشتند، موقع تقسیم غنائم انقلاب خروراها بر او پیشی گرفتند؛ اویی که نه طاقت حاشیه‌نشینی داشت و نه سیاست در متن و صدر بودن را. و گرنه چه کسی از او نزدیک‌تر به منبع بیرقیب قدرت!؟

صادق قطب زاده، هرکه بود و هرچه کرد، امروز در جهان برشخ پاسخگوی گفتار و پندار و کردار نیک و بد خود است. بسیاری از همالان او نیز امروز در جهان آخرتند. آن که اول بار حکم دستگیریش را صادر کرد ترور شد و آنکه حکم اعدامش را امضا کرد، امروز در گوشه‌ای افتاده و از قدرت کناره گرفته و یا کنار زده شده؛ آنچه می‌ماند تاریخ است و تاریخ است و تاریخ با آن قلم ببرحمش که از صغیر و کبیر ای باشند ندارد و می‌نویسد آنچه باید بنویسد.

از قطب زاده اینکه تنها خاطره‌ای مبهم برجای مانده است تا قریب به چهار دهه پس از مرگ او در ۱۹۷۹ بدان پرداخته شود. او رفته است و پرونده‌ای پر از پرسش برای مورخان برجای گذاشته؛ آیا او مأمور «سیا» بود؟ آیا «کا گ ب» او را از میان برداشت؟ آیا او فربانی مناسبات و بالانس قدرت در ایران و جهان شد؟ آیا او قصد جان مراد و مرشدش را کرده بود؟ آیا او سودای قدرت در دل و خیال براندازی در سر داشت؟ آیا او طراح بمباران جماران بود؟ آیا براستی رهبر انقلاب از چندوچون قضیه او باخبر شد؟ آیا با آن همه سوابق درخشنان مبارزاتی مستحق مرگ بود؟ آیا مشمول عفو رهبری نمی‌توانست باشد؟ و دهها سؤال بی جواب دیگر که در رأس آن این پرسش اساسی است که: آیا کسی باور کرد که صادق قطبزاده به جدّ قصد کودتا داشت؟ شاید روزی پرتو حقیقت بر همه این ابهامات و تاریکی‌ها بتا بدم؛ اما حتی کشف حقیقت هم مرده‌ای را زنده نخواهد کرد!